

ترسیم کرده‌اند:

«ای مردم، مرا بر شما حقی و شما را بر من حقی است، اما حق شما بر من آن است که از نصیحت و خیرخواهی نسبت به شما دریغ نورزم و حقوق شما را از بیت‌المال به شما بپردازم و شما را تحت تعلیم قرار دهم تا در جهل و نادانی نمانید و تربیتتان کنم تا به دانش و آگاهی دست یابید. و اما حقی که من بر شما دارم این است که در بیعت و تعهد خویش وفادار باشید و خیرخواهی و دوستی را در آشکار و نهان نسبت به من از دست ندهید و چون شما را برای کاری خواندم اجابت کنید و آن‌گاه که فرمانتان دادم اطاعت کنید.»

یکی از راه‌های این پیوند (ارتباط اثربخش بین مدیر و همکاران) آگاهی از وضعیت زندگی، مسائل و مشکلات معلمان در محیط مدرسه است و دومین راه نیز فرصتی برای ارزیابی رفتارهای مدیر از دید معلمان در ابعاد گوناگون مدیریتی است.

چه زیباست که مدیران ما گاهی هم به این جنبه از ارتباط با همکاران خود فکر کنند که باید پاسخگوی رفتارهای خود با همکاران باشند! ما در بدنه مدیریتی خود عادت کرده‌ایم که فقط پاسخگوی مدیران بالادست باشیم و این را از معلمانمان دریغ کرده‌ایم که زمینه‌های پاسخگویی به رفتارهای خود و رشد و ارتقای آن‌ها را فراهم سازیم.

امام علی(ع) در باب محاسبه نفس می‌فرماید: «هر کس از نفس خود حساب‌کشی کند (محاسبه نفس):

۱. به عیب‌های خود آگاهی پیدا می‌کند؛

۲. به کم‌کاری‌های خود احاطه می‌یابد؛

۳. می‌کوشد از کم‌کاری رها شود.

۴. عیب‌های خود را اصلاح می‌کند.

پس بر ما لازم و ضروری است که گاهی از منش و روش مدیریتی خویش محاسبه نفس داشته باشیم.

پروصله

لحظه‌ای که از هیچ کس کاری بر نمی‌آید!

|| دکتر حیدر تورانی ||

وقتی در شرایط عادی هستیم، همه را دور برمان احساس می‌کنیم. با هم هستیم، دور هم هستیم، سر یک سفره می‌نشینیم، به سفر می‌رویم، به یکدیگر تلفن می‌زنیم، پیامک می‌فرستیم، به منزل یکدیگر می‌رویم، مهمانی می‌دهیم، مهمانی می‌رویم، در سر کلاس، محل کار، جلسات و کنفرانس‌ها کنار هم هستیم و خلاصه تنها نیستیم و احساس تنهایی نمی‌کنیم. به همدیگر کمک می‌کنیم و از هم کمک می‌گیریم.

چنانچه این‌هایی که مثال زدم و سایر مثال‌هایی از این قبیل را «تنها نبودن» تصور کنیم در اشتباهیم. ماجرا از آنجا آغاز شد که صبح روز پنجشنبه‌ای، یکباره پهلوی چپم درد گرفت و این درد به تدریج زیاد شد. آن قدر شدید که هیچ کاری نمی‌توانستم انجام دهم؛ حتی نمی‌توانستم فکر کنم. فریاد می‌زدم و بالا و پایین می‌پریدم. همه نزدیکانم دورم بودند و دوست داشتند برایم کاری بکنند اما به واقع همه کاری می‌کردند جز اینکه دردم را مداوا کنند! من بودم و دردم و لاغیر؛ تنهای تنها. این درد نتیجه عارضه بدن خودم بود و باید آن را می‌کشیدم. قابل انتقال به غیر هم نبود و هیچ کس دیگری جز خودم را نمی‌توانستم متهم کنم و مسیب درد بدانم. در آن لحظات سخت بود که به‌خوبی فهمیدم زمانی که مرا وارد قبر می‌کنند، خودم هستم و اعمالم، یعنی چه! و اینکه به واقع به‌رغم خواسته افراد، از هیچ کس کاری بر نمی‌آید، یعنی چه! آنجا بود که از ته قلبم داد می‌زدم: خدایا مرا ببخش، خدایا غلط کردم! درس خوبی بود. از این درس‌ها قبلاً نیز به من داده شده بود ولی هیچ وقت آن را چنین فرا نگرفته بودم. همان‌طور که درد نتیجه عارضه بدن من است، فشار قبر هم نتیجه اعمال من خواهد بود. اگر اعمالم خوب باشد به مثابه مسکن پزشک عمل خواهد کرد و گرنه من می‌مانم و اعمال بدم و عذاب الهی!

